



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

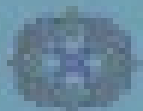
www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تک گفتارهای موضوعی



شب قدر

شهید آیت الله دکتر بهمنی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شب قدر

نویسنده:

سید محمد حسینی بهشتی

ناشر چاپی:

روزنه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	شب قدر
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	فهرست مطالب
۱۲	پیشگفتار
۱۴	شب قدر
۳۴	روزهای آخر زندگی حضرت علی (علیه السلام)
۶۶	سیمای پرهیزگاران
۷۷	درباره مرکز

سرشناسه : بهشتی، سید محمد، 1307 - 1360.

عنوان و نام پدیدآور : شب قدر/ محمد حسینی بهشتی؛ تهیه و تنظیم بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی.

مشخصات نشر : تهران: روزنه، 1390.

مشخصات ظاهری : 71ص.

شابک : 3-361-334-964-978

یادداشت : چاپ قبلی: بقعه، 1383.

موضوع : علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- خطبه ها

موضوع : شب قدر

رده بندی کنگره : BP259/64/ب9ش2 1390

رده بندی دیویی : 297/737

شماره کتابشناسی ملی : 2432237

ویراستار دیجیتال: محمد منصوری

ص: 1

اشاره

شب قدر

شهید آیت الله

دکتر سید محمد حسینی بهشتی

بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی

تهران، 1368

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 4

فهرست مطالب

پیشگفتار..... 7

شب قدر..... 9

روزهای آخر زندگی حضرت علی علیه السلام..... 29

سیمای پرهیزگاران..... 61

ص: 5

مجموعه ای که پیش روی شماست از سه بخش متفاوت اما مرتبط تشکیل شده است. گفتار نخست با عنوان "شب قدر" از مجموعه سخنرانی های دکتر بهشتی در مرکز اسلامی هامبورگ (آلمان) استخراج شده است که در سال 1344 یعنی اولین سال اقامت پنج سال و نیمه ایشان در آن دیار ایراد شده است. همان گونه که از شیوه بحث پیداست، روی سخن با مخاطبانی است که با معلومات متفاوت کنار یکدیگر قرار گرفته، در عین سلیسی و روانی، بر استدلال ها و شواهد عینی استوار است.

گفتار دوم با عنوان «روزهای آخر زندگی حضرت

ص: 7

علی (علیه السلام) «از مجموعه گفتارهای ایراد شده پس از بازگشت ایشان از آلمان برگزیده شده است. نگاه تاریخی به رویدادهای آخرین سالهای زندگانی امام علی (علیه السلام)، استناد به شواهد متقن و تصحیح باورهای غلط رایج در اذهان عامه، که شیوه همیشگی ایشان در گفته ها و نوشته ها بوده، اینجا نیز مشهود است.

سومین بخش این اثر، متن خطبه متقین از کتاب شریف نهج البلاغه است که توسط دکتر بهشتی ترجمه و از میان دست نوشته های ایشان انتخاب شده است. امید آنکه توشه راه حق جویان و خداپاوران راستین باشد.

بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی

ص: 8

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، سَيِّمًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ النَّبِيَّ الْأَمِينَ، مَوْلَانَا أَحْمَدَ وَنَبِينَا أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدًا؛ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ، وَالسَّلَامَ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. انا انزلناه في ليلة القدر. وَ مَا ادریک ما لیلة القدر. لیلة القدر خیر من الف شهر، تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر، سلام هي حتی مطلع الفجر.

خوشوقتیم که در این شب مقدس از ماه مبارك رمضان با خواهران و برادران مسلمان برای عبادت و بندگی خدا گرد هم جمع آمده ایم. فرصتی است که بتوانیم یکی از مسایل اسلامی را در حدود گنجایش يك جلسه بررسی کنیم. امیدوارم همیشه محافل مذهبی و دینی و معنوی ما از نظر کمیت و کیفیت رو به رشد باشد. امیدوارم خدا به من و به شما و به همه توفیقی بدهد که بتوانیم از فرصتها بهتر و بیشتر، با نیتی خالص، و با طرح و برنامه ای مورد رضا و قبول خدا، استفاده کنیم.

در دعوتی که خدمت آقایان و خانمها فرستاده شد وعده داده شده بود که درباره مسأله قدر و احیاء و دعا و نیز درباره سالهای آخر زندگی حضرت علی (علیه السلام)، در شب بیست و یکم، و پس از آن در شبی دیگر درباره بهره های مسلمانان از ماه مبارك رمضان صحبت بشود. بر حسب همان، قرار گفتگوی امشب ما درباره شب قدر، احیاء، دعا و شناختن بهتر این کلمات و معنی آنهاست. اما شب قدر.

در قرآن کریم در این سوره معروف که «سورة القدر» نام دارد، تعبیر شب قدر و ليلة القدر آمده است. این سوره را ترجمه می کنم:

ما فرستادیم آن را (یعنی قرآن را) در شب قدر؛ تو چه می دانی شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است. فرشتگان به همراهی روح الامین در این

شب به فرمان خدا فرو می آیند. و امشب شب سلامت فرد و جامعه و جسم و جان و زمین و زمان است تا سپیده دم.

هر چه شما از این سوره و این ترجمه ای که عرض کردم می فهمید، به همان اندازه قرآن درباره شب قدر سخن گفته است. علاوه بر این ملاحظه می کنید در این سوره درباره شب قدر این مشخصات ذکر شده است:

1- شب قدر شبی است که قرآن در او نازل شده: ما قرآن را در شب قدر فرستادیم.

2- شب قدر شبی است که از هزار شب بهتر است.

3- در این شب فرشتگان به همراه روح (در آیاتی دیگر روح الامین هم آمده) و به فرمان خدا (به هر فرمان خدا) فرو می آیند.

4- شبی است که تا سپیده دم، شب سلام، شب سلم و شب سلامت است.

این آن چیزی است که از سوره قدر درباره شب قدر می فهمیم.

یکی از مشکلات فنّ مطالعات اسلامی این است که معمولاً يك مطالعه کننده بیايد و فقط يك آیه یا دو آیه، یا يك حدیث یا دو حدیث، را درباره يك مطلب ببیند و از آیات و روایات و مطالب دیگری که درباره همان موضوع آمده غفلت

کند، یا حوصله تحقیق و تتبع کم باشد، آن وقت اظهارنظری کند که این غالباً خام است. یکی از مشکلات فن اسلام شناس همین نداشتن تتبع تام، تفحص کامل و حوصله فراوان در بررسی دلایل و مآخذ يك مطلب و يك موضوع در اسلام است. متأسفانه نه تنها آنها که در خارج از سَمَت روحانیت و علمای اسلامی هستند، بلکه آنها هم که در زمره علمای اسلامی هستند خیلی ها به این کم حوصلگی گرفتارند. باز متأسفانه خیلی از این آقایانی هم که به نام شرق شناس و خاورشناس یا اسلام شناس در این قرنهای اخیر درباره اسلام مطالعاتی کرده اند و مطالبی نوشته اند، به این مشکل گرفتارند. به هر حال، درباره شب قدر در قرآن کریم مطلب به همین سوره ختم نمی شود. در سوره دُخان چند آیه دیگر داریم که خواه و ناخواه به شب قدر مربوط می شود. در سوره دخان چنین آمده: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. حَمَّ. وَ الْكِتَابِ الْمُبِیْنِ. اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِیْنَ. فِیْهَا یُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِیْمٍ. اَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِیْنَ.» در این آیات کلمه قدر نیامده است، ولی این آیات می گوید: «ما قرآن را در شب مبارك و پربرکتی فرستادیم؛ شبی که در آن شب هر امر محکمی به صورت قاطع معین می شد؛ شبی که در آن شب به فرمان ما حکم قاطع هر مطلبی روشن می شد، و در این شب ما می فرستادیم فرستادگان

(رسول و پیامبر) را.» ملاحظه می کنید که این آیات درست با آیاتی که در سوره قدر است مربوط به يك موضوع است. البته در اینجا کلمه قدر نیست. در سوره قدر می گفت ما قرآن را در شب قدر فرستادیم، اینجا می گوید ما قرآن را در شبی مبارك فرستادیم. این شب مبارك همان شب قدر است. در آنجا می گفت در این شب فرشتگان به همراه روح الامین با هر فرمان و از روی هر فرمان می آمدند، و در اینجا می گوید در این شب هر امری به صورت محکم مشخص می شود و به صورت قاطع معین می گردد. در سوره نحل آیه ای هست که مخصوص شب قدر نیست، ولی مربوط به مطلب کلی شب قدر است:

«يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ.» «خدا کسی است که فرشتگان را به همراه روح الامین می فرستد، بر هر يك از بندگان که بخواهد؛ و به آنها مأموریت می دهد که بروید پیام یکتاپرستی را به مردم برسانید و به آنها اعلام کنید که جز خدای آفریدگار جهان خدایی نیست، پس جانب خدای یکتا را نگه دارید.» در اینجا هم صحبت از فرستادن فرشتگان به همراه روح الامین و فرستادن رسولان و پیامبران به سوی مردم است. این کلی مطلب شب قدر است. این است آنچه در قرآن کریم درباره موضوع و مطلب شب قدر آمده است. حالا ما از این چه

می فهمیم؟ آیا از این آیات قرآن اینطور فهمیده می شود که شب قدر شبی است که مقدرات اشخاص و مردم معین می شود؟ شب قدر است یعنی شب تقدیر است؟ آن هم تقدیرات مردم و سرنوشت مردم؟ آن هم برای چه مدتی: يك سال، کمتر، بیشتر؟ این يك احتمال در معنی کلمه قدر. احتمال دیگر در معنی کلمه قدر این است که شب قدر است یعنی حسابها روشن می شود، اما نه سرنوشت افراد و مردم؛ بلکه حکم قاطع هر مطلبی روشن می شود. چون در شب قدر قرآن کریم نازل شد و پیغمبر اسلام به پیغمبری مبعوث شد و خدا احکام حلال و حرام و بد و خوب را در قرآن کریم به صورتی قاطع و ابدی فرستاد و فرشتگان به همراه روح الامین حامل پیام الهی بعثت و حامل کتاب الهی قرآن برای پیغمبر بودند. بنابراین شب قدر است یعنی شبی است که اندازه و قدر هر مطلبی به صورتی روشن شده است. در این معنا دیگر بحثی از سرنوشت اشخاص، چه يك شب و چه يك سال و چه يك عمر، در میان نیست. معنی سوم اینکه اصلاً کلمه قدر به معنای ارزش و منزلت باشد، نه به معنای ارزیابی. یعنی ما قرآن را فرستادیم در شبی ارزنده؛ شبی که باید قدردانی شود؛ شبی که از هزار ماه بهتر است. دلیل بهتر بودن این شب از هزار ماه و دلیل قدر و منزلتش نیز این است که شب بعثت پیغمبر اکرم

است.

از قرآن کریم و آیات قرآن کریم نمی توانیم بفهمیم که آیا حتماً معنی اول مراد است یا دو معنی دیگر. ولی آنچه مسلم است این است که از آیات قرآن کریم این مقدار استفاده می شود که شب قدر شب بعثت پیغمبر و شب فرستادن قرآن کریم و شب مبارکی است. شب پربرکتی است. شبی است که تا سپیده دم و تا صبح گاه، شب سلام برای بشریت و انسانیت است. شبی است که فرشتگان به همراهی روح الامین بر پیغمبر آمده اند و هر مطلبی که باید و شاید بر پیغمبر خوانده اند. اینها از قرآن به طور مسلم استفاده می شود؛ اما درباره بیش از این، به حساب قرآن نه می توانیم بگوییم بله، و نه می توانیم بگوییم نه. این شب قدر از نظر قرآن کریم، اما از نظر روایات.

از نظر روایات، شیعه و سنی، عامه و خاصه در مورد شب قدر احادیث و روایاتی از پیغمبر اکرم دارند. امام مالک که از ائمه بزرگ فقه عامه و برادران سنی ماست و تقریباً معاصر متأخر امام صادق علیه السلام است، در کتاب معروف و معتبر خود که مخصوصاً از نظر عامه دارای ارزش فوق العاده ای است، موطّأ، که در فقه و حدیث است و معروف ترین اثر علمی مالک هم هست، بابتی تحت عنوان قدر دارد و روایاتی از پیغمبر اکرم نقل می کند که از ایشان سؤال شد شب قدر چه شبی

ص: 15

است. روایات مختلفی نقل می‌کند. یکی اینکه فرمود در ده روز آخر ماه رمضان است. یکی اینکه فرمود در چند روز آخر ماه رمضان است که با شبهای بیستم، بیست و یکم، بیست و دوم، بیست و سوم و بیست و هفتم منطبق می‌شود. متأسفانه کتاب موطأ در اینجا همراه من نیست، چون بیشتر کتابهای من هنوز ایران است. آنچه از مطالعه قبلی به خاطرمانده این است که با چهار شب از شبهای ده روز آخر ماه رمضان از احادیثی که مالک در کتاب موطأ نقل کرده، منطبق می‌شود. می‌گوید پیغمبر تأکید فرمود که در این شبها به عبادت و بندگی خدا پردازید؛ در حق خودمان و در حق دیگران دعا کنیم. حتی درباره لیلۃ الجهنی، که مرحوم محدث قمی هم در کتاب مفاتیح [در اعمال مختصه شب بیت و سوم] آورده، مالک در موطأ حدیث جهنی را نقل می‌کند. به هر حال مالک در کتاب موطأ مطلب را طی چند روایت بدون تفسیر و توضیح در حدودی که عرض کردم بیان می‌کند.

امام شافعی که او هم از ائمه بزرگ فقه سنی و برادران سنی است نیز در کتاب معروف و مهمترین کتابش الأُمّ - که البته اینجا همراه من است - و از کتابهای بسیار معروف فقه عامه است در باب کوتاهی مسأله شب قدر و عبادت را در شب قدر، البته خلاصه تر از آنچه در کتاب موطأ مالک آمده، نقل می‌کند.

از کتابهای فقه حنفی چیزی در دسترس نبود تا ببینم و قبلاً هم فرصت نکردم مراجعه کنم.

علمای شیعه، مخصوصاً در کتابهای ادعیه و همچنین در کتابهای حدیث درباره شب قدر روایات بسیاری نقل کرده اند. ما حاصل روایات و مطالبی که علمای شیعه دارند این است که در این شب مستحب و بجاست که هر مسلمانی بیشتر وقتش را به دعا و توجّه به خدا بگذراند، و اگر بتواند شب را احیاء کند. احیاء کلمه عربی است که فارسی دقیق آن کلمه، شب زنده داری است. احیاء یعنی شب زنده داری. خوب است هر مسلمانی در این شبها شب زنده داری کند، اما شب زنده داری به دعا، توجّه به خدا، محاسبه نفس، پاک کردن دل و پاک کردن روح از آلودگیها و ناپاکیها. آماده کردن روح برای بهتر عمل کردن به وظایفی که خدا برای ما مقرر کرده است. این روح مطلب و خلاصه آنچه که در احادیث و کتابهای شیعه آمده است. در این زمینه دعاهاى زیادی هست. البته بسیار خوب است که انسان در این شب دعا کند.

در ضمن مطالبی که مربوط است به دعای در این شب، بعضی از محدثین، از جمله مرحوم محدث قمی و مرحوم مجلسی و دیگران، از اینکه این شب شبی است که مقدرات يك سال در آن معین می شود نیز صحبت کرده اند؛ ولی این

گوشه مطلب يك گوشه اساسی از مطلب شب قدر نیست. همان طور که ملاحظه فرمودید ما از قرآن شروع کردیم، روایاتی را که از پیغمبر نقل شده ذکر کردیم و بعد به آنچه که از سنت اهل بیت و از مطالب دیگر در این باره استفاده می شود اشاره کردیم. آن قسمت اصلی مطلب این است که این شب، شب پربرکتی است؛ شب پرارزشی است؛ شب فرو آمدن قرآن بر پیغمبر است؛ شبی است که فرشتگان به همراه روح الامین بر پیغمبر آمدند و اند شب سلامت است؛ شب رسیدن به سلامت؛ این در حدّ قرآن. شب دعاست، شبی است که خوب است هر کسی درباره خودش و دیگران دعا کند؛ شب را به عبادت زنده نگه دارد و شب زنده داری کند؛ این در حدود روایاتی که از پیغمبر نقل شده است. بسیاری از روایات ائمه هم مؤید همین است. دعاهای زیادی هم در این زمینه هست. بعد قدری که پایین تر می آییم می رسیم به آنچه به تعیین مقدرات يك سال مربوط است. مطلب تا این جمله آخر روشن است، اما درباره جمله آخر باید عرض کنم که هیچ عالم شیعی و غیر شیعی نگفته است که بعد از شب قدر دیگر انسان دعا نکند. پس اینکه امشب شب تعیین مقدرات يك ساله است باید معنی و مفهوم دیگری داشته باشد که با استحباب و تأکید به دعا در شبها و روزها و هر ساعتی از ساعتهای سال کاملاً سازگار باشد. آن

تفسیر و تعبیری که ما می توانیم برای این مطلب بکنیم این است که آدمی در دوره زندگی یکساله اش خوب است يك شب، دو شب، سه شب را به جنبه های معنوی خودش و به رسیدگی به خودش اختصاص بدهد. نه تنها يك مؤسسه اقتصادی در روزهای آخر سال یا اول سال نو باید کارهای جاری اش را کم بکند و به حساب سال پردازد، بلکه يك انسان هم خوب است در دو - سه شب یا در دو - سه روز از يك سال، کارهای عادی را کم بکند و به حساب خودش پردازد. ببیند در گذشته چه کرده و در آینده چه می خواهد بکند. به راستی بسیار بجاست که هر انسانی چنين يك یا دو یا سه روز و یا چند روزی در زندگی اش داشته باشد. شکی نیست که وقتی انسان قرار گذاشت در يك، دو، سه، چهار روز و شب از سال بیشتر به خودش برسد، این رسیدگی در تعیین مقدرات او، لافل تا يك سال دیگر، تأثیر فراوان دارد. اگر من امشب، دیشب، فردا شب، چند شب، چند روز، مدتی را اختصاص دادم به اینکه به خودم برسم و ببینم در گذشته چه راهی را رفته ام، چه گناهی کرده ام، چه کار خیری کرده ام و بعد، از گناهی که کرده ام از خدا طلب مغفرت و آمرزش کنم، توبه کنم، برگردم و خواه ناخواه تصمیم بگیرم نسبت به سال آینده و نسبت به آینده ام بهتر بشوم و دیگر این گناهها را مرتکب نشوم و آنها را تکرار

نکنم و به درگاه خدا دعا کنم و از خدا مدد بخواهم و توفیق بخواهم... اگر هیچ کس هیچ مطلبی هم نگفته بود و ما خودمان حساب می کردیم می گفتیم بله، این دو - سه شب در تعیین سرنوشت و روش و رفتار و مقدرات يك ساله من تأثیر بسزایی خواهد داشت. چون آثار روحی این بررسی و این مطالعه، این توجه، این محاسبه، این دعای به درگاه خدا بدون شك تا سال آینده ای که باز چنین محاسبه ای تکرار خواهد شد، در روح من به طور خودآگاه و به طور ناخودآگاه آثار ارزنده ای خواهد داشت. این آن مفهوم معقول دلچسبی است که من برای شب قدر برای خودم دارم؛ حالا آیا برادران و خواهران ما هم این مفهوم معقول را می پذیرند و می پسندند یا نه، نمی دانم.

این بود آنچه که درباره شب قدر و مسأله قدر و معنی قدر و احیاء قرار بود عرض کنم.

اما مسأله دعا؛ خیلی معذرت می خواهم که باید مطالب را خیلی فشرده کنم. چون دیدم که باید درباره هر سه مطلبی که در برنامه گذاشته ایم صحبت کنیم، بنابراین اگر يك قدری فشرده صحبت کنیم تا به هر سه موضوع پردازیم بهتر است. بنابراین در مسأله بسیار مخصوص و مفصل دعا خیلی کوتاه مطلبی را عرض خواهم کرد؛ چون در برنامه این سه شب هم برنامه

دعا يك كلمه عربی است. معنی اصلی این کلمه عربی صدا زدن است. وقتی انسان کسی را صدا می زند و می خواهد او را به سمت خودش بخواند، اگر به صورت عادی صدا بزند می گویند «دعا» اگر قدری با صدای بلندتر صدا کند می گویند «نادا». هر انسانی که به خدا معتقد و مؤمن باشد، یا اگر هم به خدا اعتقاد محکمی ندارد اما در مواقع ناراحتی و نگرانی و التهاب بالاخره يك «یا خدایی» می گوید، در حالتهای گوناگون خدا را می خواند و صدا می زند؛ می گوید ای خدا! بنابراین، دعا یعنی ای خدا گفتن و از خدا چیز خواستن و با خدا راز و نیاز کردن. منتها ای خداهایی که ما انسانها می گوئیم خیلی متنوع و گوناگون است. مریضی است، بیمار است، رنج می برد، دوران بیماری اش ممتد شده، کمی از بهبود خودش مأیوس شده، می گوید ای خدا! این فرد در آن موقع که با تمام دل ای خدا می گوید، از خدا بهبودی و راحتی و خلاص از چنگال بیماری را می خواهد. در مانده ای است که زندگی اش تباه شده و به هم خورده، در شدايد و سختی گیر افتاده، به هر دری زده راه حلی پیدا نکرده، در زیر فشار مشکلات پشتش خم شده، او هم از صمیم قلب می گوید ای خدا. او هم در این حالت وقتی می گوید ای خدا، خدا را برای حل مشکل خودش

می خواهد. او از خدا برای حل مشکلش کمک می خواهد. مردی عابد، منظورم از عابد کسی نیست که بیست و چهار ساعت روی سجاده نشسته و تسبیح می گرداند؛ عابد یعنی کسی که سراسر وجودش را توجه به خدا و اطاعت از خدا و بندگی خدا فرو گرفته، به طوری که در زندگی همواره به سوی خدا توجه دارد؛ نه درد دارد، نه بیماری دارد، نه مشکل دارد و نه گرفتاری؛ زندگی اش هم بسیار سر به راه و راضی است، او می گوید خدایا! تو را شکر می کنم. الهی شکر! این هم دعا می کند. او هم خدا را می خواند، اما خدا را برای شکر و سپاسگزاری می خواند. در آن حالت، در حالت درخواست چیزی از خدا نیست؛ در حال شکر گذاری خداست. آدمی است که بینش درباره جهان و خدا از این هم بالاتر است می بیند شکرش را هم کرده، سپاسگزاری اش را هم کرده، درد و رنجی هم ندارد، مشکلی هم ندارد، ناراحتی هم ندارد، اما در عین حال می گوید خدایا! این فرد کیست؟ کسی است که وقتی می گوید ای خدا، گفتار ای خدا، ادای کلمه «ای خدا» از ته دل و قلب او، به صورت عشق به معبود و عشق به خداست. یعنی او اصلاً از توجه به خدا لذتی معنوی، نشاطی روحانی، انبساط و گشایش قلب و دل و جانی پیدا می کند که لذت می برد بگوید ای خدا. این هم يك نوع دعاست.

ملاحظه می فرمایید در همه این مراحل دعا یعنی خدا را خواندن و خدا را صدا زدن. یا به عنوان کمک گرفتن؛ خدا را صدا می زنیم همچنان که يك کسی را به کمک خودمان صدا می زنیم. خدا را به عنوان شکرگزاری صدا کردن. خدا را چون عاشقی دلباخته صدا کردن. این عالی ترین مرحله دعاست. باید عرض کنم که بیشتر دعاهایی که از ائمه ما، مخصوصاً از امام سجاده و از مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رسیده، جنبه معاشقه با خدا دارد. اصلاً امام سجاده در بیشتر دعاهای صحیفه سجادیه چنان سخن می گوید که گویی دلباخته و دلداده ای با محبوب خودش سخن می گوید. از این انس لذت می برد. با خدا انس می گیرد. این دعاست.

بنابراین، دعا مخصوص آدمهای درمانده و محتاج نیست. دعا مخصوص آدمهای مشکل زده هم نیست. عالیترین درجه دعا مال آنهایی است که از این مراحل، بالا آمده باشند و وقتی به سوی خدا می روند یا برای شکر و یا از شکر بالاتر، برای انس، دل به سوی خدا دارند. اما در قرآن کریم: در قرآن کریم بیشتر آیات دعا مربوط به آن قسم اول و دوم، و آیات کمتری مربوط به قسم سوم است. چون آیات قرآن روی حساب سطح عموم مردم است و چون توجه عموم مردم به خدا بیشتر برای مشکل گشایی و یاری خواهی است، یا از این بالاتر، برای

شکرگزاری است، بیشتر آیات دعا در قرآن در این مورد آمده است. ولی آیات کمتری نیز که مربوط به خواص و زبدگان است در قرآن آمده است، که در آنها هم دعا معنای انس با خدا را دارد. آن آیات بیشتر با کلمه ذکر و تذکر و یاد خداست. دعا در آن آیات بیشتر با این کلمه بیان شده است.

مطلب دیگری که لازم است درباره دعا عرض کنم این است که بدون تردید برای کسانی که تربیتشان، اعتقادشان، عادتشان، راه دعا را به روی آنها در زندگی بسته و پیوند قلبی میان آنها و میان کسی که به او دعا گویند گسسته و بریده نشده، دعا یکی از پناهگاههای عالی سعادت بخش در زندگی است. آنهایی که پناه دعا را از دست نداده اند نعمتی بزرگ دارند که باید قدرش را بشناسند؛ ولی مبادا درباره این پناهگاه بد فکر کنیم. دعا پناهگاه پرارزشی است برای مردمی که بفهمند دعا یعنی چه و چه جور باید دعا کرد و کجا باید دعا کرد. و دعا لغزشگاه خطرناکی است برای فرد و امتی که میزان و حد دعا را نشناسد؛ کما اینکه امت ما در مورد دعا به چنین لغزشی دچار شده است. در این مورد باید يك جمله عرض کنم، و آن این است که دعا به هیچ صورت برای آن نیست که دعاکننده ذره ای از کوشش و تلاش خودش برای رسیدن به آن مطلبی که درباره آن مطلب دعا می کند خودداری کند. اگر دعاکننده ای دعا کرد

و خودش حرکت نکرد، یا حرکت کرد ولی به اندازه کافی حرکت نکرد، انسان جاهل و نادانی است. بیماری‌داری است، پدری یا مادری که کودک بیمارش که او را بسیار عزیز می‌دارد جلویش در بستر خوابیده، ناله می‌کند؛ آن پدر، مادر، آن بیماردار ناراحت می‌شود و می‌گوید خدا، کودک من را شفا بده! اما همان وقت که می‌گوید خدا کودک من را شفا بده، باید به این حساب برسد که آیا آنچه از دستش در معالجه این کودک بیمار برمی‌آمده، کرده اند یا نه. اگر ذره‌ای در معالجه و درمان آن بیمار فروگذاری و کوتاهی کرده باشند و بگویند ای خدا، خدا را بد شناخته‌اند؛ غلط شناخته‌اند؛ دعا را هم بد و غلط شناخته‌اند. اگر امتی، اجتماعی، که در لابلای چرخهای پیچیده زندگی اجتماعی گیر افتاده و از هر سو فشار می‌گیرد، دست به دعا بردارد و از خدا خلاص و نجات و رهایی خودش را از شرایط و مشکلات بخواهد، بسیار بجاست؛ بسیار خوب است؛ اما قبلاً باید از این امت پرسید آیا همه راههای عقلایی تلاش و کوشش برای نجات و اصلاح خودش را طی کرده یا نه. اگر قدمی در این راه کوتاهی کرده باشد و دعا کند، دعایی جاهلانه است و منتظر اجابت هم نباشند.

دعا را از آن سر معنی کردم: عشق به خدا، پیوند با خدا؛ اجازه بدهید آن را از این سر هم معنی کنم. معنای دعا از این

سر این است که اگر فرد یا جامعه تمام تلاشهای عادی را کرد ولی با تلاشش به جایی نرسید، دچار یأس و ناامیدی نشود؛ بداند و ایمان داشته باشد که دستگاه الهی از حوزه تلاش او بسی وسیع تر است و چه بسا راههای تلاش ناشناخته ای وجود داشته باشد که در آینده به رویش باز شود و مسیری تازه و نو برای تلاش و کوشش پیش پایش بگذارد. بنابراین ملاحظه می کنید اصلاً در مفهوم دعا، مخصوصاً در اسلام، ... مبدا دعای اسلام در حد دعای ادیان دیگر، ادیان خرافی دیگر، یا آلوده به خرافات، تنزل کند؛ کما اینکه متأسفانه باید بگویم تنزل کرده. ملاحظه می کنید در مفهوم دعا در اسلام اصلاً آمادگی برای تلاش و کوشش بی پایان نهفته است. یعنی آدمی نه تنها باید در حدودی که عقلش رسیده کار کرده باشد، بلکه باید در حدودی که عقلش هنوز نرسیده نیز به راههای ناشناخته نو برای تلاش و کوشش امید داشته باشد. این کجا و آن تنبلی و کنار زدن تلاش و کوشش به امید دعا کجا؟! خیلی فاصله دارد!

بنابراین، ما که دعا می کنیم، معنی دعا این است که از آن طرف پیوند با بی نهایت، پیوند با خدای بی نهایت و قدرت بی نهایت او را، همواره برای خودمان محفوظ نگه می داریم. و از این طرف معنایش این است که بر خودمان نهیب می زنیم مبدا دچار یأس و ناامیدی باشیم. بکوش؛ امیدوار باش؛ امید

است از راههایی که حتی به فکرت نمی رسد به هدف و مقصود و آمال و آرزویت برسی.

مراسم دعای امشب، مخصوصاً در میان شیعه، معمولاً توأم است با توجه بیشتر به دو دستاویز بزرگ که پیغمبر به ما معرفی کرد. پیغمبر در روزهای آخر زندگی اش فرمود من می روم، ولی دو وسیله سعادت و خوشبختی و هدایت و ارشاد در اختیار امت باقی می ماند: کتاب و اهل بیت من. در مراسم دعای شب قدر، ما هم به قرآن بیشتر توجه می کنیم، هم به پیغمبر و اهل بیت پیغمبر. در عین حال که به خدا و به درگاه خدا دعا می کنیم، پای قرآن و پای پیغمبر و امامان را در میان می کشیم. این امر نکته لطیفی دارد. آن نکته لطیف این است که در اسلام دعا کردن نه تنها با تلاش و کوشش در راه همان مطلبی که دعا می کنیم، بلکه با تلاش و کوشش برای انجام همه وظایف الهی همراه است. ما که در شبهای قدر قرآن به دست می گیریم، یا قرآن به سر می گیریم، و بعد از نام خدا اسماء مقدسه پیغمبر و اهل بیت پیغمبر را به زبان می آوریم و به این ترتیب رو و دل به سوی خدا می آوریم، معنایش این است ما با تسلیم در عمل کردن به قرآن و اطاعت از پیغمبر و خاندان او، به سوی خدا می رویم و از او مدد می خواهیم و هدایت می طلبیم و او را سپاس می گزاریم و اگر قدر و لیاقت این را داشته باشیم با او

ص: 27

مؤانست کرده، دل با خدا مأنوس می کنیم. این نکته لطیف باید همواره مورد توجه ما باشد. من معمولاً مطالبی را که در عموم صحبت‌هایم عرض می کنم، همیشه عبارت است از آن چیزی که خود در انجام واجبات یا کنار گذاردن محرمات یا عمل به مستحبات فهمیده ام. من از پیش کشیدن قرآن کریم و پیغمبر و خاندان پیغمبر در شبهای قدر و شبهای اعیاء اینطور می فهمم که ما می خواهیم با قرآن و با معلمان قرآن تجدید عهد کنیم و تصمیم بگیریم به قرآن و به معلمان قرآن یعنی پیغمبر و خاندانش نزدیکتر شویم و بهتر بفهمیم آنها چه گفته اند و بهتر عمل کنیم.

ص: 28

روزهای آخر زندگی حضرت علی (علیه السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ سَيِّمًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ وَ أَمِينٍ وَحِيَّةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ
وَ عَلَى الْأئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ الصَّالِحِينَ.

طبق قراری که در برنامه این شبها داشتیم، درباره سالهای آخر زندگی علی علیه السلام مطالبی عرض می کنم و قبل از هر چیز به همه برادران و خواهران که از کودکی تا بزرگی در دل نسبت به علی (علیه السلام) و خاندان علی مهر خالص دارند و اخلاص

ص: 29

می‌ورزند شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام) را تعزیت می‌گوییم. شخصیت بارز علی (علیه السلام) از جمله شخصیت‌های استثنایی تاریخی است که اگر بگوییم از وصف بی‌نیاز است، مبالغه نکرده ایم. درباره کمتر شخصیت بزرگ عالم بشریت به اندازه علی (علیه السلام) کتاب نوشته شده است. نه تنها کتابهایی که شیعه و دانشمندان شیعی نوشته‌اند، بلکه کتابهایی که دیگران نیز نوشته‌اند. مطالبی که دیگران نوشته‌اند. باز نه تنها کتابها و مطالبی که برادران اهل سنت، برادران مسلمان ما، نوشته‌اند چون بیشتر آنها هم نسبت به علی مهر می‌ورزند. بیشتر آنها هم دوستدار علی (علیه السلام) هستند. بسیاری از آنها در نوشته‌هایشان مطالبی دارند که اگر از روی مأخذ و کتاب در یک محفل آماده‌ای که ساعت‌ها بتوانیم با هم مأنوس باشیم، بخوانم، شاید عده‌ای از آقایان تعجب کنند که مگر دانشمندان اهل سنت هم درباره علی (علیه السلام) چنین مطالبی دارند. بله، بیشتر آنها نسبت به علی مهری خاص دارند. مهری قابل توجه دارند. بلکه نویسندگان و دانشمندان غیرمسلمان هم چون علی در سیمای تاریخ به صورتی جلوه کرده که هر کس عاشق انسانیت و صفای ملکوتی یک انسان درست بار آمده، هر کس شیفته دیدن و مشاهده کردن یک انسان درخشان و یک روح تابناک هست، نخستین آینه‌ای را که در آن آینه می‌تواند چنین سیمایی را بیابد

و ببیند، با نام علی جستجو می کند. در میان نویسندگان غیرمسلمانی که درباره شخصیت مولای متقیان کتاب نوشته اند، يك نویسنده مسیحی لبنانی که در این ده و پانزده سال اخیر قلم به دست گرفته و درباره علی کتاب می نویسد و موفقیت بسیار جالبی کسب کرده، این نویسنده جورج جورداق است. اول بار يك کتابی دربارۀ علی (علیه السلام) نوشت و این کتاب آنقدر مورد پسند و مورد قبول همه قرار گرفت، که به زودی چاپهای مکرری از آن به عمل آمد و مکرر چاپ شد و بعد که چنین استقبالی شایان از اثر خودش دید تصمیم گرفت کتاب يك جلدی را تفصیل دهد، شرح کند، و اکنون پنج جلد کتاب مفصل درباره علی (علیه السلام) نوشته که هر کدام از آنها علی (علیه السلام) را در يك سیما و در يك هیئت و در يك شکل خاصی به خوبی نشان می دهد. این کتاب به همان صورت يك جلدیش به فارسی ترجمه شد و چاپ شده ولی هنوز نشنیده ام به صورت پنج جلدی ترجمه آن چاپ شده باشد. و ای کاش که به همان صورت مفصل پنج جلدی به فارسی ترجمه و چاپ می شد تا همه فارسی زبانها هم بتوانند از آن استفاده کنند. به همین جهت من در بحث بسیار فشرده امشب فقط سالهای آخر زندگی علی (علیه السلام) را آن هم برای تجزیه و تحلیل يك نکته خاص، موضوع قرار دادم. این را هم عرض کنم که من در همان اوایل

ورودم در نخستین جلسه ای که به مناسبت جشن بزرگ غدیر خم با حضور آقایان تشکیل شد و نخستین بار بود که با عده بیشتری از دوستان روبرو می شدم و سخن می گفتم، عرض کردم که چقدر مایلم در جلسات مذهبی که تشکیل می شود، از دوستان و علاقمندان، کسانی آماده شوند و در ایراد بحثها و سخنرانی ها شرکت کنند. مخصوصاً من همیشه دوستان جوان تحصیل کرده امان را به این کار تشویق می کرده ام؛ برای اینکه این خود کمال و ارزش و فضیلتی است که آدمی بتواند عقیده و ایده و اصول دینی و تعالیم آسمانی مذهبی خودش را در يك محفلی تقریر کند و بگوید؛ و بودن افرادی که می توانند بحث های بهره آور و بهره مندکننده دینی داشته باشند، در هر نقطه ای، عاملی است که در این موقعیت ها و مناسبت های مذهبی بشود جلسات مذهبی تشکیل داد. و چون نمی توانیم ما منتظر باشیم که همه جا يك عالم دینی و يك سخنگوی دینی ورزیده و بار آمده برای این کار داشته باشیم، پس چه بهتر که در میان برادران و خواهران مسلمان ما کسانی باشند که بتوانند در مواقع مناسب از عهده این کار برآیند. و امیدوار هستم که باز هم دوستانی داشته باشیم که در محافل، ولو کوتاه به هر صورت که می توانند بحث های مُمتَّع دینی داشته باشند. درباره سالهای زندگی علی (علیه السلام) و به طور کلی در دوران زندگی علی (علیه السلام) چند

دوره ممتاز وجود دارد. یکی سالهای میان تولد علی تا نهضت پیغمبر و ظهور اسلام؛ تقریباً علی (علیه السلام) ده ساله بوده است که پیغمبر اسلام مبعوث شد. یعنی بیشتر مورخان سال تولد علی را سال سی ام عام الفیل می نویسند. یعنی علی سی سال از پیغمبر کوچکتر بود. ابوطالب پدر علی و عموی پیغمبر مردی بسیار جلیل و شریف و بزرگوار، بسیار محترم، خیلی محترم بود. تاریخ اسلام - وقتی من تاریخ اسلام می گویم یعنی تاریخی که مورخان بزرگ اسلام نوشته اند و اغلب آنها هم اهل سنت هستند - تاریخ اسلام از شخصیت ابوطالب به راستی به جلالت و عظمت، زیاد یاد می کند. ابوطالب که بعد از عبدالمطلب، بزرگ خاندان بنی هاشم و به يك معنا بزرگ قریش بود، از نظر مالی چندان ثروتمند نبود و از نظر عائله، عائله سنگینی داشت. سالی در مکه قحطی و گرانی پیش آمد. پیغمبر و عباس، عموی پیغمبر و برادر کوچک ابوطالب، با هم مشورت کردند و گفتند ای کاش ما می توانستیم در این وضع بد و نامطلوب و گرانی باری از روی دوش ابوطالب برداریم. با هم شور کردند که چه کار می شود کرد و چه جور می توانیم به ابوطالب کمک کنیم. بالاخره فکر آنها به اینجا رسید که دو تن از فرزندان ابوطالب را کفالت کنند. عباس یکی از آنها را به خانه خودش و پیغمبر نیز یکی دیگر از آنها را به خانه خودش ببرد. با ابوطالب

صحبت کردند. ابوطالب به آنها گفت عقیل که کارگردان کار من است را برای من بگذارید و از بچه های دیگر هر کدام را که می خواهید، انتخاب کنید. پیغمبر علی را انتخاب کرد. علی کودکی خردسال بود که از خانه پدرش ابوطالب، به خانه محمد آمد. این است که علی در دامان پیغمبر اسلام بزرگ شد. سالهای کودکی علی (علیه السلام) قبل از بعثت، یعنی ده سال اول زندگی، شاخص ترین و برجسته ترین واقعه اش انتقال از خانه ابوطالب به خانه پیغمبر است. بعد از اسلام در همان روزهای نخستین بعثت پیغمبر، به اتفاق مورخین، نخستین فردی که به پیغمبر ایمان آورد خدیجه می باشد، ولی نخستین مردی که به پیغمبر ایمان آورد علی (علیه السلام) است. این هم به قول بیشتر مورخان. و اگر به يك نکته توجه کنیم که علی در آن سن بالغ نبوده، بنابراین کسانی که اول مرد مسلمان را افراد دیگر از قبیل زید بن حارثه یا ابوبکر یا دیگران نام برده اند، نظرشان به افراد بالغ بوده و می توان گفت تقریباً این مسأله در تاریخ اسلام که علی بعد از خدیجه اول مَنْ آمَنَ می باشد، روشن است. ولی ایمان به پیغمبر در زندگی علی وضع خاصی دارد. چون در زندگی علی در سن ده سالگی، ایمان به پیغمبر یعنی يك نقطه عطف؛ يك نقطه تحول عمیق. علی کودکی ده ساله که از این سن، مبارزه با شرك و جهل و ستم و بیداد را شروع می کند و

این مبارزه را با رنگهای مختلف تا لحظه شهادت ادامه می دهد. درحالی که در زندگی بقیه کسانی که مسلمان شدند، در زندگی همه، اینجور نبود. البته مسلمانان عموماً مبارز بودند، عموماً به راه پیغمبر آمدند ولی رنگ خاص مبارزات علی در تاریخ اسلام اختصاصی است. مدت مبارزات علی در تاریخ اسلام همیشگی است. یعنی علی از سال اول بعثت تا لحظه شهادت، روز بدون مبارزه نداشته است. از اینجا زود بگذریم. مرحله دوم، از بعثت تا وفات پیغمبر است. من همه را يك مرحله می کنم. درحالی که در این مرحله هر قدمی و هر وجبی از آن باید يك مرحله خاص شمرده شود و شرح و تفصیل خاصی دارد. مرحله سوم از وفات پیغمبر تا روی کار آمدن عثمان است. پیغمبر اکرم در سال یازدهم هجرت رحلت فرمود. دو سال و تقریباً چهار ماه ابوبکر خلیفه بود و پیشوای مسلمین شد. در حدود ده سال و چند ماه هم عمر پیشوا و خلیفه بود و حکومت را در دست داشت. در این مدت تقریباً سیزده سال که میان رحلت پیغمبر و روی کار آمدن عثمان است، علی يك دوران خاصی از زندگی را گذرانده و این دوران از نظر من یکی از قابل مطالعه ترین دوره های حیات امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. نکات آموزنده بسیار دارد. بسیار زیاد، خیلی خیلی زیاد. در این دوره سوم شاخص زندگی علی این است که

وی با آن که احساس می کند برای اداره امور مسلمین لیاقت‌های اختصاصی دارد، در عین حال احساس می کند قدرتهای متمرکز، گاه گاه و لااقل ندانسته از مسیر پیغمبر اسلام کنار می روند. ولی اولاً: با خلوص و صفا، ثانیاً: با صراحت لهجه ثالثاً: با اظهار همکاری صمیمانه و عمل همکاری صمیمانه با مصالح مسلمین، فداکاری وصف ناپذیر از خود نشان می دهد. مرحله چهارم از زندگی علی علیه السلام در دوره زمامداری عثمان است. شاید بتوانم عرض کنم، صرف نظر از بعضی از ناراحتی های اختصاصی دوران خلافت خود حضرت و زمامداری آن حضرت که به راستی ناراحتی های عمیقی داشت، ناراحتی هایی که علی در دوران زمامداری عثمان کشید بسیار قابل توجه هست؛ برای اینکه عثمان از آن لحظه ای که روی کار آمد باز دسته بندی بنی امیه روی کار آمد و تا لحظه ای که عثمان در مدینه کشته شد با دسته بندی بنی امیه کشته شد و در تمام این مدت دشمنان علی همه چیز را به نام علی می شناختند و به نام علی معرفی می کردند و به نام علی جا می زدند. من چون از این دوره هم می خواهم زود بگذرم فقط يك تکه كوچك نقل می کنم. ابن اثیر يك مورخ سنی است و از مورخان معروف تاریخ اسلام است و تا حدی در تاریخ اسلام محقق است. کتاب تاریخی معروفش به نام الكامل کتابی

است تا حدودی فشرده، در عین حال در شش جلد بزرگ، شش مجلد بزرگ یا دوازده کتاب. ابن اثیر در تاریخ الکامل می گوید: در روزهایی که مخالفان عثمان از هر سمت به سوی مدینه رو آورده بودند و همه می گفتند عثمان وضعی دارد که عمال او، فرمانداران او، کارگزاران او، کارمندان حکومت عثمان در همه جا ظلم و ستم می کنند، یا عثمان از این ستمگری عمالش آگاه هست یا ناآگاه؛ اگر آگاه هست، لیاقت این ستم را ندارد، چون مرد ستمگر حق ندارد بر صندلی زمامداری امت اسلام تکیه زند. بر صندلی جانشینی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نشیند. یا ناآگاه است، مردی که تا این اندازه بی لیاقت باشد که در زیر گوش او به حقوق امت اسلام تجاوز می شود، به دلیل بی عرضگی و بی لیاقتی حق این مقام را ندارد. حرفی منطقی بود. به این دلیل دسته های مهاجم، دسته های شکایت کننده و دسته های طغیان گر، مخصوصاً از سه ناحیه معروف مصر و بصره و کوفه حرکت کردند و به مدینه آمدند و گفتند حالا که نمی توانیم از راه فرستادن نامه و فرستادن پیغام، این پیرمرد را از این خواب گران بیدار کنیم ما به صورت دسته جمعی حرکت می کنیم و به مدینه می آییم تا او ببیند که وضع چقدر بد شده که انبوه زیادی از مردم کسب و کار و خانه و کاشانه اشان را رها کرده اند و از بصره به مدینه آمده اند. لابد يك خبری است.

اقلاً آمدن ما، او را از این خوابی که فقط در اثر تملق و چاپلوسی مروان حکم ها و سعید بن عاص ها، غارتگران چاپلوس بنی امیه، بر پیرمردی چون عثمان عارض شده، بیدار کند. این ها به مدینه آمدند به عنوان اینکه قافله عمره است و می خواهد برای عمره و زیارت خانه خدا بیاید. حرکت کردند که مبادا عمال عثمان مانع حرکت آنها بشوند. آمدند در سه نقطه اطراف مدینه اتراق کردند. بعد برای عثمان پیغام فرستادند و گفتند بله ما آمده ایم و به این منظور آمده ایم؛ تکلیف ما چیست؟ به مدینه بیاییم یا از همین جا مطلب حل است؟ تقریباً، حداقل سه نوبت با کوشش علی علیه السلام این مهاجمین از مدینه با نصیحت و اندرز علی و با پیمان و تعهد عثمان که دیگر بیدار شدم، دیگر تجاوز نمی کنم، دیگر نمی گذارم عمال من به حقوق مردم تجاوز کنند، دیگر در بلاد و سرزمینهای دور اسلامی کسی به حق مسلمانی تجاوز نمی کند، سه نوبت عثمان آمد آشکارا در حضور مردم این تعهد را کرد و از شخص خاص علی (علیه السلام) استمداد کرد، علی رفت به دلیل اینکه مورد احترام و قبول عموم بود، نصیحت کرد، مهاجمین برگشتند ولی باز وقتی عثمان کشته شد دستگاه تبلیغات معاویه چنین وانمود کرد که علی سبب کشته شدن عثمان شد. یکی از لحظات حساس این گوشه از تاریخ اسلام

این است که در آخرین نوبتی که عثمان دست به دامان علی شد و از علی خواهش کرد که برو اینها را نصیحت کن که برگردند تا من خودم کارها را درست کنم؛ علی به عثمان فرمود: تو مکرر تعهد کرده ای ولی باز هم تخلف نموده ای، من این بار اگر رفتم و به اینها گفتم که بروید و برگشتند و باز تو نتوانستی روی قول خودت بایستی، دیگر به خانه تو پا نمی نهم.

عثمان قبول کرد و گفت من از همین جا قول می دهم که به محض اینکه اینها رفتند مروان و سعید بن عاص و امثال اینها را از خانه ام بیرون کنم و دیگر چنین افرادی در حول و حوش و اطراف من دیده نشوند و عمال ستمگر را هر جا که هستند، معزول کنم و شخصاً به دعاوی و شکایات مردم برسم.

این را گفت و حضرت هم مهاجمین را نصیحت کرد و آنها برگشتند. آن روزها که مثل حالا وسیله مسافرتی نبود. منزل به منزل می رفتند. دو منزل رفته بودند، دیدند که یکی دو نفر از خواص و غلامان خاص عثمان سوار اسبهای حکومتی هستند. و به سمت شهرستانها و بلاد اینها می روند. مثلاً مصریها دیدند که آن سواران به سمت مصر می روند. پس جلوی آنها را گرفتند و گفتند کجا می روید؟ گفتند: ما به مصر می رویم. آنجا چه کار دارید؟ آنجا کاری داریم؛ کارهای شخصی داریم. آیا شما حامل نامه ای یا چیزی هم هستید؟ ابداً ما هیچ نامه ای

نداریم. آنها به قدری بازجویی کردند تا این که حرف هایشان دو جور از آب درآمد. به آنها ظنین شدند و گفتند ما باید شما را کاوش کنیم. آنها را کاویدند. دو نامه به مهر عثمان که در خانه عثمان خطاب به دو تن مسئول درجه اول در مصر نوشته شده بود پیدا کردند که در این نامه ها سرشناسان نهضت به اسم و رسم به فرماندار مصر و فرمانده سپاه مصر معرفی شده بودند و نوشته شده بود، اینها به محض اینکه به مصر رسیدند فلانی را چقدر شلاق می زنید، سر فلانی را می تراشید و در شهر می گردانید، فلان شخص را به دار می زنید و... این نامه ها را گرفتند و به مدینه آوردند و پیش علی (علیه السلام) بردند. عرض کردند آقا بفرمایید این است پیمانی که عثمان بسته است. حضرت کسی را نزد عثمان فرستاد. یکی از نزدیکان عثمان آمد. گفت این نامه ها را ببین؛ چه کسی اینها را نوشته است؟ گفت: والله هیچ گمان نمی کنم و خیلی بعید به نظر می رسد که عثمان نوشته باشد. حضرت فرمود من نمی دانم، پای این نامه ها مهر عثمان خورده است. نامه ها را ببرید و رسیدگی کنید. نامه ها را پیش عثمان بردند. گویا به خاطر همین مسأله عثمان به خانه علی آمد و گفت چون تو عهد کردی به خانه من نیایی، من به خانه تو آمدم. حضرت فرمود این نامه ها چیست؟ عثمان جواب داد که والله من از اینها هیچ خبر ندارم. فرمود من تو را تهدید نمی کنم

اما گوش کن مردم چه می گویند. می گویند چگونه می شود زمامداری امت اسلام را به دست کسی داد که با مهر او و در خانه او چنین فرمانهای جابرانه و ستمگرانه ای می نویسند و به دست مأموران و پیک های حکومتی که بر اسبهای دولتی سوار هستند، می سپارند تا به دست فرماندارانش در نقاط دور دست برسانند. فکر کن این نامه ها به دست نیامده بود، عمال تو با جان و حق مردم، چه می کردند. پس دیگر من به کار میان ملت و تو پا نمی گذارم. خود دانی و مردم. مردم دانند و تو. در عین حال وقتی علی (علیه السلام) شنید که خانه عثمان را محاصره کرده اند و از رسیدن آب و غذا به او جلوگیری می کنند، مخصوصاً از رساندن آب که باید از بیرون برسد - شرح بسیار مفصلی دارد که از سرگذشت های جالب و خواندنی تاریخ اسلام هست - وقتی حضرت دید و شنید که نمی گذارند آب به عثمان برسد و مهاجمین جلوگیری می نمایند، برآشفته و دوسه تن از صحابه بزرگ را مأموریت داد و فرمود بروید و هر وقت فهمیدید آب در خانه عثمان نیست شخصاً آب به خانه وی ببرید. حتی فرزند بزرگوارش حسن بن علی را مأمور کرد که در حفاظت و نگهبانی خانه عثمان مسئولیت تقریباً درجه اول را به عهده بگیرد. آن وقت ملاحظه کنید در این دوران علی (علیه السلام) از يك طرف با مسأله بزرگ عدالت اجتماعی در اسلام روبروست.

آشکارا به حقوق مسلمانان تجاوز می شود. علی بزرگترین پاسدار حق و عدالت هست و نمی تواند آرام بنشیند. از طرف دیگر وضع طوریست که هر نوع حرکتی ممکن است به نتیجه ای منجر شود که آن نتیجه برای وحدت و یکپارچگی امت اسلام زیان بخش می باشد. حل این مشکل از دست پیشوای دانای بزرگی چون علی (علیه السلام) در این سالها ساخته نشد که نشد و علی در این سالها جز خون جگر خوردن و رنج بردن و احیاناً نصیحت های آشکار به عثمان، که خیلی هم نصیحت کرده و نامه های صریح با لحن نصیحت نوشته، پیامها فرستاده اما سودی نمی بخشید. عثمان پیرمردی بود که در موقعی که کشته شد حداقل سنی که برای او نوشته اند 82 سال می باشد و بعضی تا 90 سال هم ذکر کرده اند. پیرمردی بود ضعیف، ناتوان، سُست - البته هر پیرمردی هم سست عنصر نیست، عثمان جوان هم که بود سست عنصر بود - اصلاً مردی بود سست و عاطفی که لیاقت اداره امور امت را نداشت. در حالی که منطلق علی (علیه السلام) این بود که فقط با عاطفه نمی توان جامعه را اداره کرد. من در این باره يك خطبه کوتاه، يك نامه کوتاه از حضرت خواهم خواند. به هر حال این هم دوران چهارم از دوره های زندگی علی (علیه السلام).

دوره پنجم از دوره های زندگی علی، چهار سال و چند ماه

یا تقریباً زمامداری پنج ساله آن حضرت می باشد که این دوران هم دورانی پرمجراست. دورانی عجیب و دورانی پر رنج برای علی می باشد. آنقدر علی بعد از وفات پیغمبر تا لحظه شهادت رنج برده که بسیاری از مورخان نقل می کنند که وقتی شمشیر بر فرق وی فرود آمد، فرمود: **فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ**. «قسم به خدای کعبه راحت شدم.» (باید انسان، علی (علیه السلام) را با آن همه کمال و فضیلت، عاطفه، حق دوستی، عدالت دوستی، علم دوستی، شجاعت، قدرت اراده، صراحت لهجه و با تمام این صفات مجسم کند و ببیند این مرد چقدر باید خون جگر بخورد که سالها به حکم مصلحت لازم الرعایه حفظ یکپارچگی امت اسلام، دم نزنند. خیلی ناراحتی دارد و علی این کار را کرد. در این سالهای آخر زندگی، علی (علیه السلام) با يك جریانی روبه رو می شود که در سالهای قبل تقریباً وجود نداشت و آن این است که يك ماه بعد از آن که در مدینه مسلمانان علی (علیه السلام) را به خلافت و زمامداری امت انتخاب کردند و با آن حضرت بیعت کردند، جاسوسان معاویه با تمام قدرت شروع به فعالیت کردند. مواجهه علی با يك دستگاه تقریباً متشکل و مکار، افسونگر، بی مبالا و بی اعتقاد به هیچ چیز جز حفظ خودش. این حادثه در واقع در تاریخ زندگی علی (علیه السلام) از این سالهای نخستین دوره پنجم شروع می شود.

چون علی تا قبل از این با ابوبکری یا با عمری مواجه بود یا با همان عثمان مواجه بود که لااقل شخصاً در انظار عموم می خواهد موازین اسلام را رعایت کند ولی عرضه ندارد. ولی معاویه مردی بود که آشکارا تیغ بر روی اسلام کشید و در نامه های ثبت شده در نهج البلاغه حدود چهارده نامه از علی (علیه السلام) به معاویه را مشاهده می کنیم که از بررسی آنها معلوم می شود که معاویه چگونه بی باکانه، گستاخانه و با کمال جسارت و گستاخی و حتی با قانون شکنی و مرزشکنی کار را شروع کرد. این مسأله به سالهای آخر زندگی علی (علیه السلام) یعنی به دوران پنجم اختصاص دارد، به طوری که این خصوصیت و این خاصیت در دوران پنجم زندگی علی (علیه السلام)، حالتی رنج آور و جانکاه به زندگی او داده بود و این ناراحتی ها را در خطبه های فراوان امام - زیرا بیشتر این خطبه ها متعلق به این چند سال هست - می توان احساس کرد. با تمام این احوال و با تمام این رنجها و مشقتها، مولای متقیان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در همین چند سال آثاری جاودان از خودش به یادگار گذاشت که اکثر کتبی که درباره علی - صرف نظر از کتابهایی که مربوط به حدیث غدیر و خلافت علی و آثاری که در شرح حال علی نوشته شده - بیشتر روی همین چند سال تکیه دارد. برای این که يك نمونه کوتاه از منطق امیرالمؤمنین در حکومت و

زاممداری امت را ملاحظه بفرمایید، من این نامه چند سطری را از علی (علیه السلام) برایتان می خوانم:

وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ. أَمَّا بَعْدُ فَأَنْتَ مِمَّنْ اسْتَظْهَرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ وَأَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الْإِثْمِ، وَأَسُدُّ بِهِ لِهَيْبَةِ الثَّغْرِ الْمَخُوفِ. فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَى مَا أِهَمَّكَ، وَاحْلِطِ الشَّدَّةَ بِضَغْثٍ مِنَ اللَّيْنِ. وَارْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقَ. وَاعْتَرِمْ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ. وَاخْفِضْ لِلرَّعِيَةِ جَنَاحَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَالنَّ لِهِمْ جَانِبَكَ. وَأَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَأَنْظَرَةَ، وَالْإِشَارَةَ وَالتَّحِيَّةَ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ، وَلَا يَبِئَسَ الضَّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ. وَالسَّلَامُ.

این يك فرمان است كه علی (علیه السلام) به یکی از فرماندارانش می نویسد. می نویسد: «ای فرماندار. آگاه باش تو کسی هستی كه من می خواهم برای اجرای قوانین اسلام از تو كمك بگیرم. تو کسی هستی كه من می خواهم به وسیله تو بینی گناهكاران و تجاوزگران را به خاك بمالم. تو کسی هستی كه من می خواهم به كمك تو مرزهای حق و مرزهای سرزمین اسلام را نگهداری كنم. بنابراین از خدا در آن وظیفه مهمی كه پیش پای توست یا بر دوش تو گذاشته شده، كمك بخواه. و بدان كه در زمامداری و اداره امور امت، باید در جای خود نرم باشی و در جای خود سخت گیر. نه با نرمش فقط

ص: 45

می توانی مردم را اداره کنی نه با شدت و غلظت و سختی. فقط هر جا می بینی نرمش صحیح تر است نرمش داشته باش و هر جا می بینی جز سختی و شدت و سخت گیری چاره ای نیست، قدرت نشان بده؛ اما با این حال آگاه باش بالهایت را برای رعیت و برای افراد امت و توده مردم روی زمین گسترده کن. باید تو در برابر توده مردم خفص جناح کنی. سیما و صورتت را در برابر توده مردم گشاده دار. باید با رویی گشاده با مردم رو برو شوی. همیشه با نرمش و با آرامش با مردم رفتار کن به طوری که آنها همیشه رویشان باز باشد و بتوانند پیش تو بیایند. میان همه مردم حتی از نظر طرز نگاه کردن یکسان عمل کن. با مردم که رویه رو می شوی به همه یکجور نگاه کن؛ حتی در طرز سلام گفتن و خوش آمد گفتن، حتی در طرز اشاره کردن، تا بزرگان و کسانی که مقام اجتماعی دارند در تو طمع نبرند که می شود به اتکاء مقام خاص اجتماعیشان تو را به انحراف از حق بکشانند. و ناتوانان از عدالت تو ناامید نشوند. والسلام.»

این يك فرمان خداست. از این جمله ها در فرمان های علی (علیه السلام) نسبت به زمامدارانش بسیار است. فرمانی نیست که ما باز بکنیم و از این جمله ها نبینیم. و علی نه فقط می گفت بلکه قبل از همه عمل می کرد. علی زمامدار است که به آنچه

می گوید قبل از همه عمل می کند. لباس علی، زندگی علی، برخورد علی، همه يك پارچه سادگی است. در سخنی که يك شب دیگر در جلسه شبهای جمعه در منزل عرض کردم و آن کلام علی را خواندم که علی در سخنی به برادر سهل بن زیاد می گوید که شنیده ام تو خانه و زندگی ات را رها کرده ای و دنبال کارت رفته ای. این چه کاریست که تو کرده ای؟ تو خیال کردی خدا نعمتهایی را که بر تو حلال کرده، حالا حیفش می آید که تو از آنها استفاده بکنی؟ برو سر خانه و زندگی ات و از نعمتهای خدا استفاده کن. این تارك دنیا بودن در اسلام نیست. عرض کرد که آقا تو خودت نمونه ترك دنیا هستی. غذایی که تو می خوری ما از دهانمان هم پایین نمی رود؛ لباسهایی که تو می پوشی آنقدر خشن است که ما اگر بخواهیم وانمود کنیم که محتاج هستیم، باز نمی توانیم بپوشیم. حضرت فرمود: وای بر تو که اشتباه کردی. من امیر مؤمنان هستم «ان الله فرض علی الأئمة العدل» و خدا واجب کرده است بر زمامداران عادل که زندگیشان با زندگی ناتوانترین مردم یکسان باشد تا مردم ناتوان از فشار اقتصادی که می بینند به راههای کفر و انحراف کشیده نشوند. حساب من از تو جداست. پس علی قبل از همه کس به این قوانین در زمامداری خود عمل کرده است. در سالهای آخر زندگی علی (علیه السلام)

حوادثی پیش آمد که یکی از آن حوادث جنگ صفین است. باید عرض کنم نهضت خوارج تا آنجایی که الان حافظه من یاری می کند، مربوط به قبل از زمامداری علی (علیه السلام) است. یعنی اصلاً قبل از زمامداری علی (علیه السلام) فکر خارجی بودن و خروج و تز خوارج که يك تز خاص اجتماعی است ظهور کرده بود که ریشه های عمیقی هم داشت. اجازه بدهید به علت این که مراسم دعایی هم داریم، خیلی وارد این مطلب نشوم. بنابراین نهضت خوارج را مبادا کسی خیال کند از جنگ صفین شروع شد. خوارج مردمی بودند با تز خاص معین که حتی قبل از روی کار آمدن علی (علیه السلام) در گوشه و کنار بلاد اسلامی حرکتها و جنبشهای کوچکی داشتند و حتی آمدن به مدینه و کشتن عثمان هم تا حدی ریشه در فکر خارجی داشت. ولی در جنگ صفین بعد از آن که نزدیک بود سپاه علی بر سپاه شام و معاویه پیروز بشود، معاویه به اشاره عمروعاص به لشکرش فرمان داد تا قرآن ها را بالای نیزه کنند و بگویند ما مسلمانیم و شما هم مسلمان، برادرکشی یعنی چه؟ و با اینکه علی (علیه السلام) ابتدا تأکید کرد که فریب نخورید، گول نخورید، این قرآن بالای نیزه کردن افسون است، مکر است، حيله است و دکان تزویر است، گوش نکردند و همان ها که در لشکر علی سمت های مهم داشتند به علی اصرار کردند که باید واقعاً با اینها از در صلح در

بیاییم. وقتی علی دید دیگر لشکرش آماده جنگ نیست و بالاخره حریف توانسته است از این راه در تاکتیک جنگی پیروز شود، فرمود بسیار خوب، حالا می گویند چه کار کنیم؟ گفتند: می آییم دو نفر حکم معین می کنیم. وقتی علی قبول کرد که دو نفر حکم معین بشود و تعیین کند که حکومت و زمامداری امت اسلام باید در دست چه کسی باشد، يك عده که بعضی از آنها، همان هایی بودند که با ادامه جنگ مخالفت می کردند، برآشفتند که لاحکم الا لله. یعنی چه دو نفر بیایند حکومت کنند؟ حق با چه کسی است یعنی چه؟ حق همانی است که خدا گفته است. این هم به ظاهر حرفی پسندیده بود. حکم، حکم خداست. خیلی به نظر پسندیده می آید. حضرت فرمود: گول این مردم را نخورید. اینها جاهل هستند. حکم، حکم خداست، يك مطلب است و حکومت حکومت خداست، مطلبی دیگر. ما که الان در مسأله حکم نیستیم، ما در مسأله حکومت هستیم. اینها که می گویند حکم حکم خداست، یعنی خدا بیاید در بین مردم و حکومت کند؟ نعوذ بالله! ما که به چنین خدایی معتقد نیستیم. مسأله، مسأله حکومت است؛ نه مسأله حکم. ما می خواهیم ببینیم حکومت امت باید از آن چه کسی باشد. بنابراین، این حرف حرفی است که ظاهری آراسته اما باطنی ناآراسته و آلوده دارد. ولی آنها گوش نکردند. يك

عده همانجا از سپاه علی کناره گرفتند. این عده کم کم زیاد شدند تا به تدریج به صورت خطری برای حکومت اسلام خودنمایی کردند. علی (علیه السلام) کراً برای آنها پیغام فرستاد و آنها را بسیار نصیحت کرد. این دوران و نصایح علی (علیه السلام) به خوارج بسیار جالب و خواندنی است. نصایح علی کارساز نبود و خوارج زیر بار نرفتند، تا کار به جایی رسید که حضرت عده ای را مأمور جنگ با آنها کرد و در نهروان جنگ درگرفت و در این جنگ تقریباً چهار هزار نفر از خوارج یکجا کشته شدند. به دنبال این جنگ خوارج دیگر تجمع مسلح و لشکر مسلحی نداشتند و به صورت يك خطر علنی در برابر حکومت علی (علیه السلام) به چشم نمی خوردند. اما افرادی از آنها چنان با کینه توزی، و چنان با حقد و خشم و عصبانیت بودند که تصمیم گرفتند به هر صورت که شده است فکر خوارج را به مرحله اجرا در بیاورند. از جمله سه تن از آنها در مکه، در مسجدالحرام دور هم جمع شدند. در يك گوشه خلوت که هیچ کس نباشد، نشستند و آرام آرام صحبت کردند. یکی از آنها گفت: می بینید وضع امت اسلام به چه صورت درآمده است؟ امت يك پارچه اسلام که متشکل شده بود چگونه در اثر جنگ های داخلی متشتت شده است؟ گفتند: بله، ولی چه کار می توان کرد؟ یکی دیگر گفت: خوب، همه این بلاها و آتش ها زیر سر این زمامدارها و

بزرگترهاست. دیگری گفت: پس دیگر کاری ندارد و راه علاج خیلی آسان است. باید کلك این بزرگترها و زمامدارها را بکنیم. آنگاه مطلب تمام می شود. گفتند: فکر خوبی است، اما چه کسی این کار را بکند؟ به اتفاق گفتند خود ما چنین کنیم. سپس افزودند که هم اکنون سه نفر در سرزمین اسلام هستند که افراد درجه اول محسوب می شوند. این سه نفر عبارتند از: علی، معاویه و عمروعاص. اگر ما این سه نفر را از میان برداریم، مردم از شرّ جنگهای داخلی نجات پیدا کرده، خلاص می شوند. گفتند فکر پسندیده ای است. پس کارها را تقسیم نماییم. ابن ملجم کشتن علی (علیه السلام) را بر عهده گرفت و دو نفر دیگر نیز هر کدام مسئولیت کشتن معاویه و عمروعاص را قبول کردند. سپس گفتند بیاید هم قسم بشویم که این کار را انجام بدهیم. قسم خوردند که هر يك به سراغ یکی از این سه زمامدار برود و او را ترور کند. و تصمیم گرفتند این کار در يك تاريخ معين انجام گیرد. پس از مشورت هایی بر سر شب نوزدهم رمضان توافق کردند و سپس حرکت کردند. ابن ملجم به سمت کوفه حرکت کرد. آن یکی به سمت دمشق و شام حرکت کرد. و نفر سوم به سمت مصر حرکت کرد. قبلاً عرض کنم که آن دو نفرِ دیگر، کارشان به جایی نرسید. شرحش هم برای بعد باشد. اما ابن ملجم وقتی به کوفه آمد مصمم تر شد. با

اینکه قرار بود آنها تصمیمشان را به احدی نگویند ولی ابن ملجم در کوفه از جایی می گذشت که با چند تن از خوارج برخورد کرد و دید اینها با خودش هم فکر هستند. در عین حال چون قسم خورده بودند که این فکر را هیچ جا فاش نکنند به آنها چیزی نگفت، اما احساس کرد می تواند کمک هایی هم در کوفه برای این نقشه داشته باشد. باز در کوفه می گذشت که در جایی به زنی جوان و زیبا برخورد کرد که این زن جوان و زیبا پدر و دو تن دیگر از نزدیکانش را در جنگ خوارج از دست داده بود یعنی سه نفر از آنها کشته شده بودند و بسیار نسبت به علی (علیه السلام) کینه در دل داشت. ابن ملجم به محض این که با این زن جوان برخورد کرد، شیفته و دلباخته او شد. به هر وسیله ای بود عشق و علاقه خودش را به این زن جوان اظهار کرد و از او خواستگاری کرد. آن زن گفت خواستگاری تو از من عیبی ندارد ولی مهر و کابین من بسیار سنگین است. آیا تو می توانی آن را پردازی؟ ابن ملجم گفت: آن چیست؟ گفت: چند هزار درهم و یک غلام و یک چیز سومی هم دارد. گفت: مسأله سوم چیست؟ گفت: خون علی است. به محض این که زن این حرف را زد برای نخستین بار ابن ملجم راز خودش را فاش کرد. گفت: پس به تو مژده بدهم که من اصلاً برای این کار به کوفه آمده ام. زن ابن ملجم را بسیار تشویق کرد و گفت من

وسایل کار را برایت فراهم می کنم سپس افزود دو نفر کمک برایت می گمارم زیرا علی از نظر جنگی مردی فوق العاده است و همیشه همه جوانب خود را زیر نظر دارد و حتی کمتر کسی می تواند او را ترور کند. دو نفر را معین کرد و با آن دو نفر گفتگو کرد. آن دو نفر گفتند کار بسیار خوبی است اما این کار، کار مشکلی است و از عهده ما ساخته نیست. گفت: من يك فكري به نظرم رسیده و آن این است که علی را در مسجد ترور کنیم. اگر علی را در مسجد و در تاریکی سحرگاه غافلگیر کنیم، این نقشه قابل اجراست. به هر حال سه نفری تصمیم گرفتند مسلحانه در مدخل مسجد کوفه از همان دری که معمولاً علی (علیه السلام) به مسجد می آمد، در کمین علی آماده باشند. سحرگاه هست. علی (علیه السلام) از خانه بیرون می آید. در اینجا حتی مورخین اهل سنت مطالب زیادی نقل می کنند. این که علی همان شب و حتی در آن ماه رمضان مکرر و بیش از مواقع دیگر از مرگ یاد می کرد. همچنین نقل می کنند که آن شب علی (علیه السلام) وقتی می خواست از خانه ام الکثوم یا زینب بیرون بیاید، چند پرنده در مقابلش پر زدند و این مسأله معمولاً در عرف اعراب آن روز به صورت يك پیش بینی بد و حادثه ای شرّ تلقی می شد، اما علی آنها را به کناری زد و به سمت مسجد آمد. علی (علیه السلام) معمولاً تنها به مسجد می آمد. از در مسجد که وارد شد این سه

نفر با شمشیر به وجود مقدسش حمله کردند. شمشیر یکی از آنها به بالای در ورودی گرفت و کناری افتاد، اما ابن ملجم در کمین بود و توانست شمشیر را به هدف بزند و بر فرق مبارك علی (علیه السلام) آن را فرود بیاورد. علی در اینجا يك کلمه یا دو کلمه گفت و بعد فرمود که ضارب را دستگیر کنید. رفتند و ضارب را دستگیر کردند. یکی از آن دو نفر دیگر که شريك در این حادثه و واقعه بود، در همان جریان به دست یکی از دوستان علی کشته شد. دیگری فرار کرد، بعد کشته شد. زندگی علی (علیه السلام) از لحظه ضربت خوردن تا لحظه مرگ و رحلت باز هم زندگی بسیار آبرومندی است. چه خوب است ما که افتخار تشیع و دنباله روی علی و خاندان علی را داریم از یکی از این گوشه های زندگی او درس بگیریم. اجازه بدهید که من یکی از آثار ارزنده ای را که علی (علیه السلام) در یکی از لحظات این دو شبانه روز از خود به یادگار گذاشته برای شما بخوانم. بعد از آن که علی (علیه السلام) ضربت خورد و حضرتش را به منزل آوردند و طبیب آوردند و معلوم شد که شمشیر مسموم بوده است و این زخم، زخمی است توأم با مسمویت و قابل علاج نیست دوستان علی دسته دسته به دیدار وی می آمدند. آنان از همان موقع، رنجیده، ناراحت، نگران، دارای غصه فراوان و مصیبت زده بودند. زلزله ای در کوفه هست. علی (علیه السلام) در این دو شبانه روز

مکرر افراد را نصیحت کرد. خطاب به فرزندان و خاندانش دو، سه یا چهار خطابه کوتاه دارد که در نهج البلاغه جمع شده است - این که عرض می کنم دو، سه یا چهار زیرا تا آنجا که خاطر می آید چهار خطبه هست اما به احتمال قوی دو خطبه بوده که به صورت های مختلف نقل شده است - یکی از آن دو، وصیت و سفارشی است که به شخص حسن و حسین می کند. سید رضی در نهج البلاغه این سفارش را این طور نقل می کند؛ فرمود: اوصیکما بتقوی الله، به شما سفارش می کنم که به راه تقوا بروید، و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما، اگر دنیا به دنبال شما آمد، باز شما به دنبال دنیا نروید. حیف از شما که دنیا طلب باشید. البته دنیا به همان معنایی که ما می گوئیم. ولا تأسفا علی شیءٍ منها زوی عنکما، اگر دیدید که در راه حفظ تقوا، محرومیت دنیایی دارید ناراحت نشوید. وقولا بالحق، همیشه برای خدا حرف بزنید. و اعملا للاجر، همیشه برای پاداش الهی کار بکنید.

و کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا، همیشه دشمن ظالم و ستمگر باشید و یار و یاور مظلوم و ستمدیده باشید. اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله، به شما، همه فرزندانم، به همه خاندانم و به همه کسانی که این نامه به آنها می رسد - یعنی به همه ما - راه تقوا و راه پرهیزگاری را سفارش

می‌کنم. و نظم امرکم، کار زندگی و مخصوصاً کار زندگی اجتماعی و کارهای زمامداری و حکومتی را منظم کنید. و صلاح ذات بینکم، همیشه در میان خودتان اگر اختلاف و دو دستگی کوچکی پیش می‌آید، آن را زود اصلاح کنید.

فانی سمعت جدکما صلی الله علیه و اله یقول شنیدم جد شما پیغمبر می فرمود: «صلاح ذات البین افضل من عامة الصلاة و الصیام» عجیب است! يك آشتی کنان، يك حل اختلاف داخلی میان دو مسلمان یا دو دسته از مسلمان، از همه نماز و روزه ها برتر و با فضیلت تر است.

اللّٰهُ اللّٰهُ فِی الْاِیْتَامِ، به یاد خدا باشید درباره یتیمان.

فلا تغبّوا افواههم، کاری نکنید که آنها جرأت نکنند با شما حرف بزنند. و لا یضیعوا بحضرتکم، در پیش روی شما کسی به یتیمی تجاوز نکند، بی اعتنایی نکنند، حق یتیمی پیش روی شما از بین نرود.

والله الله فی جیرانکم فانهم وصیّته و نبیکم، درباره همسایه ها به شما سفارش می‌کنم؛ مواظب باشید، درباره همسایگانتان به یاد خدا و فرمان خدا باشید. پیغمبر درباره آنها خیلی سفارش کرد. مازال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم، این قدر سفارش همسایه ها را کرد که ما فکر کردیم در آینده نزدیک برای آنها مثل قوم و خویش سهم و ارثی قرار می‌دهد

والله الله في القرآن لا يسبقكم بالعمل به غيركم، در مورد قرآن، حق خدا را نگهدارید. مبادا دیگران پیش از شما به قرآن عمل کنند.

والله الله في الصلاة فانها عمود دينكم، در مورد نماز به یاد خدا باشید که نماز ستون دین شماست.

والله الله في بيت ربكم لا تخلوه مابقيتم، در مورد خانه خدا، کعبه، به یاد خدا باشید؛ تا زنده اید خانه خدا را خالی نگذارید. فانه ان ترك لم تناضروا، اگر حج خانه خدا روزی تعطیل شد، دیگر مهلتی به شما داده نمی شود.

والله الله في الجهاد باموالكم و انفسكم و السنتكم في سبيل الله، به مالتان، به جانتان و به زیانتان حق خدا را در جهاد در راه او رعایت کنید. و عليكم بالتواصل و التبادل، همواره با یکدیگر پیوند نزدیک داشته باشید. در حق یکدیگر از بدل و بخشش و خرج کردن دریغ نکنید و همدیگر را داشته باشید.

و اياكم و التدابر و التقاطع، نکند به جای آن که دست به دست هم بدهید و مشت در مشت هم باشید، به هم پشت کنید و از یکدیگر بپسندید و راه تکروی را در زندگی امت اسلام باز کنید.

لا تتركوا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا يستجاب لکم، امر به معروف و نهی از

منکر و پاسداری دسته جمعی از قانون خدا و قانون عدالت را رها نکنید که اگر رها کردید پست ترین و بدترین مردم، زمامدار شما می شوند. آن وقت هر چه داد و فریاد کنید آنچه البته به جایی نرسد، فریاد شماست. جداً من این تکه نهج البلاغه را هم شخصاً مکرر خوانده ام و هم مکرر به این مناسبت ها می خوانم و هر بار که می خوانم برایم تازه هست. ملاحظه کنید علی در چنین حالتی این سفارش ها را به دو فرزندش می کند و بعد می فرماید:

یا بنی عبدالمطلب لا الفینکم تخوضون المسلمین خوفاً تقولون قتل امیرالمؤمنین الا لا تقتلنّ بی الا قاتلی.

ای فرزندان عبدالمطلب مبادا با مرگ من دسته بندی های قوم و خویشی و تعصب های فامیلی به میان بیاید، شمشیر بکشید و در خون مسلمانها بیافتید و این و آن را بکشید و بگویید امیرالمؤمنین کشته شد، پس باید به جای او هر کس به دست ما می رسد کشته شود. اعلام می کنم به جای من و در عوض من فقط یک نفر را می توانید بکشید، آن هم قاتل من. بعد به این اندازه سفارش اکتفا نکرد، فرمود: انظروا اذا انامت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه، حتی در طرز کشتن او می فرماید: نگاه کنید اگر من در اثر این ضربت، مُردَم، فقط با یک ضربت او را بکشید همان طور که من با یک ضربت او کشته می شوم.

و لا تمثّلوا بالرجل، مبادا اورا قطعه قطعه كنيد.

فانى سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله يقول: «اياكم و المثلة ولو بالكلب العقور»، من شنيديم كه پيغمبر فرمود: از قطعه قطعه كردن مرده حتى در مورد سگ ديوانه پرهيز يد.

سلام الله عليك يا امير المؤمنين

ص: 59

مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

{رَوَى أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ هَمَّامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا، فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ. فَتَأَقَّلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ فَاِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ، فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ

ص: 61

1- این خطبه که همان خطبه معروف همّام می باشد، تحت عنوان «بهشتیان در کلام امیر مؤمنان (علیه السلام)» توسط شهید آیت الله دکتر بهشتی ترجمه شده است.

وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: {

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنِ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعِهِ. فَتَسَمَّ بَيْنَهُمْ مَعَايِشُهُمْ، وَوَضَّعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ. مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلَبَسَهُمْ الْإِفْتِصَادُ، وَمَسَّيُهُمُ التَّوَضُّعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسَدَ مَا عَاهَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَمَا تَلَّتْ فِي الرَّخَاءِ. وَلَوْلَا- الْأَجَلُ الَّذِي كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَسَّ يَمْرُؤُا حُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةَ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارَ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ. وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تَجَارَةً مُرْبِحَةً يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا. وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا. أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامُهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلًا. يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسَّ شَيْرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَسْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبُ أَعْيُنِهِمْ. وَ

ص: 62

إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَوْ إِيَّاهَا مَسَامِعٌ قُلُوبِهِمْ وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَدَّ هَبَقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ فَهَمُّ حَائِنُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِحَبَابِهِمْ وَأَكْفَهُمْ وَرُكْبَهُمْ وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطَّلِبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ. وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتَقِيَاءُ. قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاضِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرْضٍ وَيَقُولُ قَدْ خَوْلَطُوا.

وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ. لَا يَرْضُونَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ. وَلَا يَسْتَتَكْتِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهَمُّ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ. وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا رُكِّيَ أَحَدُهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ: «أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي. اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يُظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ».

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِ، وَحَزْمًا فِي لَيْنِ، وَإِيمَانًا فِي يَقِينِ. وَحِرْصًا فِي عِلْمِ، وَعِلْمًا فِي حِلْمِ. وَقَصْدًا فِي غِنَى، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ. وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ. وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ. وَطَلْبًا فِي حَالٍ وَنَشَاطًا فِي هُدًى. وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعِ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. بَيْتٌ حَذِرًا وَيُصْبِحُ فَرِحًا. حَذِرًا لِمَا حَذَرَ مِنَ الْغَفْلَةِ. وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ. إِنْ

اسْتَصَبَّ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تَحِبُّ. فُرَّةٌ عَيْنُهُ فِيمَا لَا- يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى. يَمَزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلاً زَلُّهُ، حَاشِدًا عَاقِلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَكْلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِيزاً دِينُهُ، مَيِّبَةً سَهْوَتُهُ. مَكْظُوماً عَيْطُهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ.

إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ. وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَعْمُوعَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطَى مِنْ حَرَمِهِ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ. لَيْسَ قَوْلُهُ. غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ. مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٍ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٍ. وَفِي الرِّخَاءِ شُكُورٍ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ. وَلَا يَأْتِمُ فِي مَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشَدَّ هَدَ عَلَيْهِ. لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتَحْفِظَ. وَلَا يَنْسَى مَا ذَكَرَ وَلَا يَدَّابِرُ بِالْأَلْقَابِ وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ. وَلَا يَشْتَمُ بِالْمَصَائِبِ. وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ. سِوَا مَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَدَمَتْ لَمْ يُعَمَّهُ صَدْمَتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْطُ صَوْتُهُ. وَإِنْ بَغَى عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ. وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَجْرَتِهِ، وَارْأَحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَرَاهَةٌ. وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.

[قَالَ: فَصَدَّ عَنِ هَمَّامٍ صَدْعَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: فَمَا بَالُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: وَيَحْكُ إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلًا لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَيَّ لِسَانَكَ.

[گویند یکی از همدمان امیر المومنین علی (علیه السلام)، به نام «همام» که فردی خداپرست بود، به ایشان گفت:

«ای امیر مؤمنان، خداترسان را برایم چنان توصیف کن، که گویی آنها را در برابر چشم خود می نگرم.» علی (علیه السلام) در پذیرفتن خواهش او درنگ کرد و گفت: «همام، خداترس و نیکو کار باش، که خدا با خداترسان و نیکوکاران است.» همام بدین سخن قناعت نکرده امیر مؤمنان را وادار نمود که در این باره مفصل تر سخن بگوید.

علی (علیه السلام) حمد و ثنای الهی به جا آورد و بر پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) درود فرستاد و گفت: [

خدای سبحان وقتی مردم را بیافرید از اطاعت آنان بی نیاز و از معصیت آنان ایمن بود، چون نه معصیت آن کس که فرمانش را نبرد به او زبانی می رساند و نه اطاعت آن کس که فرمانش را ببرد، برایش سودی دارد.

او مایه های زندگی را میان آنان پخش کرد و هر کس را در جایی از دنیا نهاد که جای او بود.

خدا ترسان دنیا آنهایند که از مایه های برتری برخوردارند، سخنشان راست، پوششان میانه و روششان فروتنی است.

دیدگان خود را از آنچه خدا برایشان حرام کرده، فرو بسته و گوشهای خود را بر آگاهی های سودمند وقف نموده اند. روحیه آن ها در هنگام سختیهای مرد آزمای همانگونه است که در هنگام آسایش و رفاه.

اگر نبود ساعتی که برای مرگ آنها قبلاً مقرر شده است، روحشان از شوق ثواب و بیم عقاب خدا، حتی برای يك لحظه هم در تنشان نمی ماند.

تنها آفریدگار در نظرشان بزرگ آمده، در نتیجه هر چه جز اوست در برابر دیدگانشان كوچك است. با بهشت چنانند که گویا آن را دیده در نعمتهایش غنوده اند و با دوزخ چنانند که گویا به عذابش گرفتار شده اند. دلهایشان دردمند است و مردم از آسیب آنان ایمن هستند. تن هایشان لاغر، نیازهایشان کم و ارواحشان پاك است. ایامی چند را با شکیبایی گذرانده و در پی آن به آسایشی دراز مدت رسیده اند، مبادله ای پرسود که خدایشان فراهم کرده است.

دنیا در طلب آنها بود، لیکن آن ها در طلب دنیا نبودند. دنیا

آن‌ها را به اسارت خویش در آورد، ولی آنان تاوان لازم را پرداخته و خویشان را آزاد ساختند. شب هنگام بر روی پای خویش ایستاده اند و به خواندن بخش‌های مختلف قرآن مشغولند. به آرامی و شمرده قرآن می‌خوانند و بدین وسیله درد خود را درمان می‌سازند.

(در خود لهی می‌افروزند که درمان درد آنهاست). چون به آیه ای برخوردند که از پاداشی شوق‌انگیز سخن گوید، بدان دل‌بندند و جانهایشان در اشتیاق آن پاداش الهی سربرکشند، گویی آن را درست در برابر چشم خویش ببینند، قد خم کرده (1) و پیشانی، کف دست، سر زانو و نوک پاها بر خاک نهاده (2)، از خدای متعال می‌خواهند که آزادشان سازد.

و اما روز هنگام، بردبار، دانا و آگاه، نیکوکار و خداترسند. نگرانی‌ها پیکرشان را همچون چوبه تیر تراشیده و لاغر ساخته. کسی که به آنها بنگرد، چنین پندارد که بیمارند، در صورتی که آن‌ها هیچ بیماری ندارند. یا گوید پریشان‌خاطرند آری مطلبی بزرگ خاطر آنان را پریشان ساخته است.

به عمل کم قانع و راضی نیستند، عمل زیاد را هم زیاد نمی‌شمارند. همواره خود را متهم (3) دانسته و از عمل خود

ص: 67

1- رکوع

2- سجود

3- به کوتاهی در انجام

اگر کسی ثنای یکی از آنان گوید و از پاکانش شمرد از این گفته نگران شود و گوید: «من از دیگران به خود آگاه ترم و خدایم از من به من آگاه تر. بار الها، گفته آنان را مایه مواخذه من قرار مده، مرا بهتر و برتر از آنچه اینان پندارند قرار ده و از آنچه درباره من نمی دانند درگذر.»

یکی از نشانه های انسان خدا ترس این است که می بینی در دین قوی است، انضباطش با نرمش همواره، ایمانش از روی یقین، حریص به کسب آگاهی و آگاهی همراهِ با پزرفی و شکیبایی است. در حال بی نیازی و دارایی میانه رو، در عبادت و بندگی خدا خاشع، و در تهیدستی با ظاهری آراسته، در سختی پر توان در پی درآمد حلال، شاداب و در راه راست و گریزان از طمع و آز است. به کارهای شایسته می پردازد، اما باز هم نگران است. (1) روز را با اهتمام به سپاس و قدردانی نعمت خدا به پایان می برد و با اهتمام به یاد خدا و دل بیداری آغاز می کند، شب با دلهره (2) سر بر بالین می نهد و بامدادان شاد و خرم به استقبال کار و تلاش می رود و دلهره از این دارد که مبادا دچار غفلت و بی خبری شده باشد و خرم و شادمان از

ص: 68

1- که مبادا باز هم وظیفه اش را انجام نداده باشد.

2- دلهره انسان متعهد و مسؤول

رحمت و بخشایش الهی که با تلاش خویش بر آن دست یافته است. اگر دل پر هوس در برابر انجام وظیفه ای که برایش نامطلوب است از فرمان او سرپیچید، او را تنبیه کند و در جای دیگر از برآوردن تمنا و خواسته اش سر بر تابد.

چشمش به ارزشهای جاودانه و فناپذیر روشن است و دلش از آنچه زودگذر و ناماندنی است روگردان.

پر ظرفی و شکیبایی را با آگاهی در آمیخته و حرف را عمل می سازد

آروزش (1) دور و دراز نیست، لغزش کم، قلبش خاشع، دلش قانع، خوراکش اندک، کارش آسان، دینش استوار، شهوتش مرده و خشمش فروبرده است.

به او امید خیر می رود و از آسیب و آفتش نگرانی نیست. اگر در میان بی خبران به سر می برد، باز هم نامش در شمار هشیاران بیدار دل می آید، و اگر در میان بیداردلان است، از بی خبران محسوب نمی گردد. (2) اگر کسی بر او ستم کند، وی را می بخشاید (3) و اگر احسان خود را از او باز دارد، باز هم به او احسان می کند، و اگر از او ببرد، باز هم او در تجدید پیوندها

ص: 69

1- یعنی آروزهای شخصی اش

2- یعنی چنان نیست که به یاران آگاهش بی خبر به حساب آید.

3- البته تا آنجا که به شخص خود او مربوط شود و مایه گستاخی ستمگر نگردد.

[از گفتن سخن زشت دور بُود. گفتار او نرم است و هموار، از وی کار زشت نینند، و کار نیکویش آشکار. نیکی او همه را رسیده، و بدی وی را کس ندیده. (1)]

در بحرانشا سنگین و متین، در سختیها بردبار و شکیبا و در هنگام آسایش و رفاه سپاسگزار و قدردان است. اگر از کسی بدش بیاید، باز در حق او ستم نکند و اگر کسی را دوست بدارد، به خاطر او به گناه و انحراف کشانده نشود، پیش از آنکه شاهدان علیه او به حق شهادت دهند خود به حق اقرار و اعتراف کند.

اگر چیزی را به او دهند که نگهدارد در نگهداریش بکوشد، و اگر به او تذکری دهند، فراموش نکند؛ نه لقب پرانی کند نه همسایه آزاری. اگر برای کسی حادثه تلخی روی دهد، شماتت نکند و به رخ او نکشد، در کار باطل و بیهوده دخالت نکند و از دایره حق بیرون نرود. هر جا خاموش بنشیند، خاموشی دلمرده اش نکند، و هر جا بخندد خنده بلند نکند. اگر بر او ستمی رود، شکیبایی از دست ندهد، تا خدا انتقامش را بگیرد.

خود از خویش در رنج است، اما مردم از او در آسایش اند. خود را برای آخرتش به تلاش و زحمت انداخته و مردم

ص: 70

را از شر خویش آسوده ساخته است.

اگر از کسی فاصله گیرد، از روی پارسایی و پاکی باشد و اگر به کسی نزدیک شود، از روی نرمخویی و مهربانی است. نه فاصله گرفتنش از روی خود بزرگ بینی و بزرگی طلبی است، نه نزدیک شدنش از روی فریب و نیرنگ.

[گویند در این هنگام همام فریادی کشید و جان بداد. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:]

به خدا سوگند همین نگرانی را درباره اش داشتم.

و بعد فرمود:

اندرز دلشین با کسانی که شایسته اش باشند چنین می کند.»

یکی از حاضران گفت: «ای امیر مؤمنان با خودت چطور؟»

علی (علیه السلام) فرمود:

«وای بر تو! هر انسانی ساعت مرگی دارد که از آن پس و پیش نرود و عامل مرگی که از آن تجاوز نکند. خوددار باش و دیگر چنین سخنی مگوی، که این اهریمن بود که بر زبانت چنین دمید»

ص: 71

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

